

طاهری شهاب

میرزا محمود رئیس بابلی

میرزا محمود رئیس بسال ۱۲۸۴ هجری قمری در بارفروش (بابل) متولد از طرف مادر بمرحوم حجت الاسلام حاج ملا محمد اشرفی منسوب است پدرش حاج سید محمد رئیس پسر محمود بن محمد بن صادق بن یوسف بن امیر مصطفی بن امیر کمال الدین بن امیر نظام الدین بن کمال الدین بن قوام الدین معروف بمیر بزرگ سر سلسله خاندان مرعشی مازندران بوده است . تاریخ فوت ایشان لیله ۲۸ ماه رمضان ۱۳۵۵ هجری اتفاق افتاد در موقع احتضار بدین بیت مترنم بود :

در مرگ تو بیرون روی از سینه و گرنه

جان دادن کس اینهمه دشوار نباشد

تحصیلات ابتدائی را خدمت شیخ اسمعیل حداد و علوم عالیه را نزد حجت - الاسلام اشرفی بیابان رسانید . ذوق مخصوصی بزبان و ادبیات عرب و پارسی سره داشت ، طبع بلند و آثارش بهترین گواه مدعای ماست ، بیش از ده هزار بیت شعر در فنون مختلفه عروضی از او بیادگار مانده است ، در زمان حیات از لحاظ خوی درویشی که داشت بهیچوجه تظاهر بشعر گوئی نمینمود و جز برای عده معدودی آثارش را نمی - خواند و کراراً میگفت تدوین آثارم باید بعد از مرگم انجام گیرد . سجایای اخلاقی و آزادگی در علائق و وارستگی از زخارف دنیوی که طبیعت ایشان بود معروف و حقیقت درویشی و صفای باطن را عملاً نشان داده و در راه نفقده به ملبوفین و بخشش به مستمندان دریغ نمیفرمودند ، چنانکه با آنهمه ثروتی که از نیاکان بمیراث برده بود در روز مرگ جز خانه موروثی چیزی بر جای نگذاشت او با اغلب فضلا جلیس و محضرش محل

طوف اصحاب دل و فقرا بود . نگارنده در آخرین سال زندگی وی درك مجلسش را نموده و با اینکه در نقاهت بسر میبردند با روئی گشاده و بشاشت خاطر از من پذیرائی و از دم گرم آن عارف ربانی استفاده و توشه ها بردم که رهبر صراط المستقیم من است ، با حضرت استادی علامه حاج شیخ محمد صالح حائری مأنوس و مفاضات دینی و عرفانی داشتند شاد روان ملك الشعراى بهار نیز با میرزا محمود رئیس چنان دلبستگی داشت که او را نعمت مازندران خطاب مینمودند . خدایش غریق رحمت کناد که نظیرش سالها باید تا از کتم عدم بوجود آید . پس از درگذشت (رئیس) دیوان شعرش بیغما رفت و آنچه مرا از او در خاطر بود زیلا نوشته میشود هر چند از اشعار خوب او نیست :

پریشان چون کند گیسو ، شب است و ماهتابستی

چو گیسو را برد یکسو ، هویسدا آفتابستی

کتاب عشق را یکدرس مجنون خواند و مجنون شد

جنون درس نخست از این کتاب مستطابستی

رباعی

گر شق قمر شدست از فخر بشر از فخر بشر سزد کند شق قمر

اما نسزد که ابن ملجم سازد شق قمر از تارك پاك حیدر

از اوست

در سطح زمین پر شد هنگامه غوغایت

تا چرخ برین بر شد آوازه هیبایت

جنت نبود بسی شك چون روی دلآرایت

طوبی نبود هرگز چون قامت رعنایت

این قطعه را در زمان توقف مرحوم بهار در منزلش سروده است :

بجز بهار که استاد راد کامل ما است
 هر آنکه دم زند از شعر و شاعری بیجاست
 ز بوستان حکیمان ترک اندر دهر
 هزار شکر که این یک بهار بهره ما است
 ز طبع و کلاک ملک زنده گشت نام همه
 بلی نتیجه طبع بهار هم اینهاست
 که مردگان نباتات را کند زنده
 ز بعد آنکه خزان نشان بکشت و خورد و بکاست
 بطبع و کلاک ملک آفرین بسی باید
 که در حقیقه ملک محیی همه حکماست
 نگر بشعر ملک در مدیح فردوسی
 که تا بدانی چیزی نگفته ام جز راست
 بشعر و قیافه نظم من من طعنه
 که این فقیر یکی ز اهل جنگل مولاست

قطعه

کشیش شهر چنین گرد موعظه روزی
 بمجمعی که در او بود مرد وزن بسیار
 که گفته است مسیح آن یگانه رحمت حق
 برسم بند و نصیحت بلفظ گوهر بار
 که گر بخشم کسی سیلی ات زند بر روی

مکن تو هیچ نالافی و صورتت پیش آر
 بگوی سیلی دیگر بزن برخسارم
 که او خجل شود و تو شوی نکو کردار
 بگفت دختر کی شوخ ز آنمیان بکشیش
 که هست ای پدرم مشکلی تو گوش بدار
 مسیح حکم چنین کرد بهر سیلی و بس
 و یا بیوسه هم این حکم هست اندر کار
 بخنده موعظه شد ختم وز آنمیان (محمود)
 جواب داد بدان دختر پری رخسار
 که بوسه زن بود ار یکجوان مه سیما
 طریق حکم همین است ای شکر گفتار
 و گر چنین حرکت سر زندیك پیری
 بجای بوسه بیاید زدنش سنگ مزار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

پند

هر که با دانا تر از خود مجادله کند تا بداند که دانا است
 بداند که نادان است .

(سعدی)